پدرام پورامیری، کارگردان فیلم «صدداما» درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

دیگر فیلم کمدی به جشنواره نمی‌آورم

بیلی وایلدر را دوست دارم

فیلم «صدداما» که در حال حاضر به روی پرده سینما آمده، تبدیل به اثری جنجال‌برانگیز شده است، اثری که به این دلیل که در جشنواره فجر به انتظار درآمد و به عنوان یک فیلم تجاری حسابی نقل محافل طیف گسترده‌ای از منتقدان شد. بهانه گفت‌وگو در یک قهر نسبتاً گرم بهاری با پدرام پورامیری، کارگردان اثر هم نشستن پای صحبت فیلمساز بود که دست به نقد‌های تند و تیز هم زده بود و ما وظیفه خود دانستیم که این فرصت را از دری دریغ نکنیم.

اجازه دهید پرسش نخست را صرفاً کمی تند، بدیل به اثری جنجال‌برانگیز است و طرفت لبخند موفقیت‌های فراوانی پشت سرش دارد. اما به نظر می‌رسد در اجرا، از این ظرفیت‌ها به‌طور کامل استفاده نشده و برخی امورا تا حدی سرسری گرفته شده‌اند؟ گویی بر برخی موفقیت‌ها تأمل و درنگ کافی صورت نمی‌گیرد و همه‌چیز بیشتر محور شخصیت‌های عطاران می‌چرخد تا خود موفقیت‌های داستانی. به این ترتیب، گاه به نظر می‌رسد که وجه کمدی و وجه جدی داستان، در نتیجه روایت اصلی، در نوسانی دائمی قرار دارند و جذابیت‌های بالقوه‌اش می‌شوند. شاید همین مسئله است که به جذابیت کلی فیلم «صدداما» تا حدی لطمه وارد می‌کند. احساس می‌کنم این است که فیلم در اجرا، گاه شتابزده به نظر می‌رسد. نمی‌دانم شما تا چه حد با این دیدگاه موافق هستید.

لطفاً نظرتان را بفرمائید. «شتابزدگی» دقیق‌تر بیان کنید و با ارائه مصداق توضیح دهید که مثلاً به استناد کدام صحنه یا کدام سکانس. این شتابزدگی را در فیلم‌نامه، بازیگری، اجرا، صحنه‌پردازی یا کدام بخش دیگر ملاحظه کرده‌اید.

من احساس می‌کنم داستان را بیشتر از زاویهٔ دید با حضور غالب شخصیت عطاران تجربه می‌کنیم و مابقیه در ادامه به همین کشاکش می‌پردازم. خب، برای مثال، صحنه‌ای که شخصیت او...

لطفاً از بازگوکردن جزئیات خودداری کنید و فیلم را اسپویل نکنید.

اشاره به بازگشت شخصیت رضا عطاران به عراق، به نظرم اقشای چندان مهمی از داستان نیست. وقتی یک بازهٔ زمانی طولانی سپری می‌شود و آن شخصیت، برای مثال، پیر می‌شود، ما به عنوان مخاطب باید واکنشی عاطفی یا ذهنی نسبت به این رویداد داشته باشیم. آیا فرار است داراحت باشیم، خوشحال شویم، یا مطوقرلی، این صحنه باید تأثیری مشخص بر مخاطب بگذارد؟ اما بعظمی برسد مخاطب در آن لحظه واکنش خاصی نشان نمی‌دهد و گویی صرفاً تظارگر رویدادهایی است که تصویر شده و درحال نمایش است. منظورم را متوجه می‌شوید؟ ما با شخصیت اصلی داستان ارتباط عمیقی برقرار نمی‌کنیم و به او نزدیک نمی‌شویم. ما بیشتر خود را «رضا عطاران» را با ویژگی‌های آشنای بازیگرش می‌بینیم، نه لزوماً شخصیتی که در این داستان حامل خلق شده است. منظورم این است که گویی همان کاراکتر کمدیان تکراری را که درفیلم‌های قبلی دیده‌ایم، مجدداً مشاهده می‌کنیم و این مسئله در نهایت بر تحریکه کلی فیلم تأثیر می‌گذارد.

یعنی فلو حول محور شخصیت رضا عطاران می‌چرخد.

به نیاه ساده، می‌توان چنین گفت.

ببینید، در کیفیت غالب، بی‌تظیرودن و درخشش حضور آقای عطاران هیچ تردیدی نیست و اساساً در دیدگاه من نیز واقعاً یک نکته منفی به ایراد تلقی نمی‌شود. اینکه یک کمدین برجسته در فیلم کمدی بسیار تجمیز کننده باشد، امری رایج و پذیرفته‌شده در همه‌جای دنیاست. رضا عطاران در کشور ما یکی از بهترین و محبوب‌ترین کمدین‌های هم‌سن و سال خود است. شخصیتی هم و همگی با سایک کمدی خاص و شناخته‌شده‌ای وی آشنا هستیم. سبک کمدی رضا عطاران آن‌قدر جذابیز و جاافتاده است که گاه به‌صورت یک «اصطلاح» بکار می‌رود و کشف کمدیتی به چنین جایگاهی دست‌یافتنی نیست. بنابراین، این تصمیم بر رنگ می‌ماند که امتیاز منفی محسوب نمی‌شود. علاوه‌این، باید اشاره کنم که عطاران در این فیلم، هم در نگارش فیلمنامه و هم در بخش‌هایی از کارگردانی، به‌عنوان مشاور در پروژه کمک‌رسانی می‌کرده‌اند. اما تفاوت چشمگیری با یکدیگر ندارند. در چنین وضعیتی انتخاب برای مشتری دشوار می‌شود. شاید این عدم تمایز برای مخاطب عام سینما بعد ندارد، یک تجربهٔ کلی است در نگاه آن چندان مهم نباشد. اما فیلمساز ناگزیر است برای نشان دادن ویژگی‌های اثـــر خود توضیحات فراوانی ارائه دهد. با این حال من فکر می‌کنم حداقل برای خودم باید به سمت تجربه‌های زائری بروم. البته هدفم این نیست که از در خصومت کلمه باشد و به روایت درست آن هر قالبی که مناسب‌تر است کمک کند به اینکه صرفاً مجاوبت فیلمی در یک اثر خاص بسازم.

آیا فیلم «صدداما» به آن چیزی که در نظر داشتید، نزدیک شد؟ یعنی آیا نتیجهٔ نهایی کار همان شد که می‌خواستید؟

پاسخ به این پرسش برایم دشوار است؛ دوراقع هیچ فیلمسازی نمی‌تواند با قطعیت که آن پاسخ بدهد. اما فیلمساز، پرفسور روانشناسی است که در جایگاه خاصی قرار دارد و نیاز به دوراقع و دفت فراوانی دارم و شاهد وقایعی در «پاداش عجوب» در آغاز انقلاب اسلامی و دوران هشت‌سال دفاع مقدس بوده‌ام که موقعیت و صلاحیت آن را هستم. نمی‌توانم در این موارد به صراحتا عمل کنیم؛ چراکه افراد بسیاری جان خود را فدا کرده‌اند تا امروز بتوانیم با امنیت آرامش گذرانی کرده است. کمی بیش از هشت سال است که با تحلیل ذهنی از این پژوهش ذهنی مخاطبان از آثار قبلی من است... به هر حال، من نیز این بار دست به تجربه زدم و با چنین سوژه و حال و هوایی، یک فیلم کمدی ساختم.

طرح پرسش‌های متعدد درباره این فیلم از سوی مخاطبان و منتقدان، امری طبیعی است و من از آن استقبال می‌کنم؛ زیرا چنین اثری، با این مشخصات تاکنون در سینمای ایران ساخته نشده است. یعنی برای نخستین‌بار است که فیلمی با چنین نام، چنین قصه و چنین داستانی در این ایراه می‌شود! اثری که نمونهٔ مشابه آن در سینمای جهان نیز بسیار نادر است. البته پیش از این، اثری درباره خود صدداما، ماجراهای مربط با او، خانواده‌اش، پسرانش یا زندگی‌اش ساخته شده است. اما نه به این شکل که پس از وقایع تاریخی اصلی، شخصیت بدل او محور داستان قرار گیرد و من به‌عنوان فیلمساز، در بازسازی آن وقایع تاریخی که خود صدداما در آن‌ها حضور دارد، تغییری ایجاد کرده باشم و به واقعیت وفادار مانده باشم. من آن وقایع را بازسازی کرده‌ام و صحنه‌هایی که صدداما واقعی در فیلم حضور دارد، به هیچ وجه تحت کمدی ندارند. اگر دقت کرده باشید، آن صحنه‌ها کاملاً جدی هستند؛ یعنی هیچ‌گونه زهارت یا مولفیت کمیکی در بخش‌های مربوط به شخصیت واقعی صدداما وجود ندارد. و اگر در بخش‌هایی از فیلم که بازعهم برخی نیاید خندهدار باشد... خندهای هم ایجاد نمی‌شود. به این دلیل است که اساساً قصد من خندانتن مخاطب در آن لحظات خاص نبوده است.

برای دستیابی به لحن کمدی این فیلم، طبیعتاً شما آثار سینمایی بسیاری را تماشا کرده‌اید، به‌ویژه فیلم‌های کمدی.

بله، همین‌طور است.

هنگام ساخت این اثر، چه فیلم‌های مشخصاً در پس ذهن شما به‌عنوان الگو یا منبع مطالعه بودند؟

من والاً شیفتهٔ بیلی وایلدر هستم. اگر دقت کنید، شاید رگه‌هایی از سبک او را در فیلم مشاهده کنید؛ به‌ویژه در نحوهٔ گرفتارشدن مداوم شخصیت‌ها در موقعیت‌های دشوار. البته منظورم این نیست که کمدی من صرفاً تقلیدی از سینمای وایلدر است یا دیگر فیلمسازان ایرانی یا خارجی آلهه‌بخش من نبوده‌اند؛ بلکه تأکید من بر عظمت وایلدر به‌عنوان یک استاد و یک فیلمساز نابغه است که می‌توان همه‌چیز را از او آموخت. برای مثال، وقتی فیلم «آپارتمان» را تماشا می‌کنید، در پایان فیلم، واقعاً تحت تأثیر قرار می‌گیرید و اشک می‌ریزید! این یعنی یک ارتباط بدیعاً ایده‌آل که فیلمساز می‌تواند با مخاطب داشته باشد. وقتی فیلم «آپارتمان» را تماشا می‌کنید، به یاد فیلم دیگر او، «بعضی‌ها داغ‌تر دوست دارن»، که من بسیار به آن علاقه‌مندم، می‌افتم. در آن فیلم، شرکت‌های گانگستری در حال رقابت‌اند و یک خبرنگار زن هم در این ماجرا درگیر است. اما در مورد فضاسازی فیلم «صدداما»، من مثلاً سال ۱۳۷۳ هستم؛ یعنی سال‌ها پس از وقوع بسیاری از آن رویدادهای تاریخی. به یاد دارم که حدوداً پنج‌شش سال به بوده که تازه مرحوم رضا درب منسجم از محیط اطرافم، کشورم و سیمای شهرها کردم. بنابراین، برای بازسازی فضای دهه و آرتبوری آن سال‌ها با دقت مطالعه و بررسی کردم. زیرا واقعیت آن دوره بر پرامم اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. با وجود می‌گفتم بدم‌ام، تصور کن که امروز، در تهران سال ۱۴۰۱، یک‌ده در داستانی همان سکان کمدی می‌کنی؛ چگونه آن شهر و آن مردم را به تصویر می‌کشی؟ همان طور که در یک فیلم اجتماعی با رئالیستی دقیق، فضا و مکان به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که مخاطب به خوبی آن را باور و درک می‌کند. تهران، همین تهران است؛ پایتخت‌هم، همان پایتخت‌هم و بالاتر‌هم، همان بالاتر‌هم؛ و همچگونه جعلی در تصویر وجود ندارد. البته، باید خیلی بیشتر بهم و بالاتر‌هم، همان بالاتر‌هم؛ و همچگونه که چگونه باید تمام جزئیات را به‌مشکلی واقع‌گرایانه بازسازی کنم تا قضاسازی به‌گونه‌ای نباشد که مخاطب احساس کند فیلم تا چند صدرا فیلم‌ساز دارد. این کار را با حساسیت و دقت نظر بسیاری انجام داده‌ام و اینکه این جزئیات دقیق در فضاسازی، باعث شود مخاطب بهتر همان عالم ماندم و آن را کاملاً طبیعی بفیرفته است. برای من بسیار جالب و ارزشمند است. این نشان می‌دهد که فضاسازی آن‌قدر روان و باورپذیر از آثار درآمده که چگونه باعث شده آن به‌طور خاص صحت هم نمی‌کند؛ زیرا تلاش کردهام با مستقیماً که مشاهده کرده‌ام و حس کنم که آن دوران دریافت نموده‌ام، مطابقت کامل داشته باشد و تفاوتی میان تصویر فیلم و واقعیت آن زمان احساس نشود.

اشارهٔ شما به بیلی وایلدر، مرا به یاد پرسشی انداخت که قصد داشتم کمی دیرتر مطرح کنم، اما با توجه به صحبت‌هایتان، اکنون زمان مناسبی است. همچنین، نام فیلم‌هایی که ذکر کردید، مابعد «بعضی‌ها داغ‌تر دوست دارن» یا «اپارتمان خروشکه» و بسیاری دیگر از آثار این کارگردان، این پرسش را برایم مطرح می‌کرد. دیرتر‌هی نقدها که مطالعه می‌کردم، هرچند در تحلیل شخصی خودم به آن نبردا نخوردم. مطرح شده بود که رگه‌هایی از اروتیسم یا نوعی نگاه اروتیک نیز در فیلم شما قابل مشاهده است. با توجه به علاقهٔ شما به بیلی وایلدر و ویژگی‌های برخی آثارش، آیا شما چنین پرداختی را از پیش خودتان می‌پذیرید؟ و اگر پاسختان مثبت است، آیا بنیه اثرتان فیلم را به‌صورت یا نحوهٔ نمایش شخصیت‌های خاصتان مربوط می‌شود یا دلایل دیگری دارد؟**

درباره موضوع اروتیسم... آیا واقعاً چنین است؟ یا باید من، در هیچ کجای دنیا نمی‌توان فیلم کمدی‌ای بافت که در آن بر برخی شوخی‌های خاص و جدید نداشته باشد. من نیز در این فیلم به هیچ وجه از حدود متعارف فراتر نرفته‌ام؛ زیرا به هر حال خاندانها در سینما و تلویزیون نیز همانند فیلم هستند و باید در نظر داشت که این شوخی‌ها چگونه مطرح شوند تا صرفاً مایهٔ اصلاحها خاطر باشند و به لحاظ اخلاقی و آرتبوری آن‌ها را بدفکت مطالعه و بررسی کردم. زیرا واقعیت آن دوره یا پرامم اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. با وجود می‌گفتم بدم‌ام، تصور کن که امروز، در تهران سال ۱۴۰۱، یک‌ده در داستانی همان سکان کمدی می‌کنی؛ چگونه آن شهر و آن مردم را به تصویر می‌کشی؟ همان طور که در یک فیلم اجتماعی با رئالیستی دقیق، فضا و مکان به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که مخاطب به خوبی آن را باور و درک می‌کند. تهران، همین تهران است؛ پایتخت‌هم، همان پایتخت‌هم و بالاتر‌هم، همان بالاتر‌هم؛ و همچگونه جعلی در تصویر وجود ندارد. البته، باید خیلی بیشتر بهم و بالاتر‌هم، همان بالاتر‌هم؛ و همچگونه که چگونه باید تمام جزئیات را به‌مشکلی واقع‌گرایانه بازسازی کنم تا قضاسازی به‌گونه‌ای نباشد که مخاطب احساس کند فیلم تا چند صدرا فیلم‌ساز دارد. این کار را با حساسیت و دقت نظر بسیاری انجام داده‌ام و اینکه این جزئیات دقیق در فضاسازی، باعث شود مخاطب بهتر همان عالم ماندم و آن را کاملاً طبیعی بفیرفته است. برای من بسیار جالب و ارزشمند است. این نشان می‌دهد که فضاسازی آن‌قدر روان و باورپذیر از آثار درآمده که چگونه باعث شده آن به‌طور خاص صحت هم نمی‌کند؛ زیرا تلاش کردهام با مستقیماً که مشاهده کرده‌ام و حس کنم که آن دوران دریافت نموده‌ام، مطابقت کامل داشته باشد و تفاوتی میان تصویر فیلم و واقعیت آن زمان احساس نشود.

اشارهٔ شما به بیلی وایلدر، مرا به یاد پرسشی انداخت که قصد داشتم کمی دیرتر مطرح کنم، اما با توجه به صحبت‌هایتان، اکنون زمان مناسبی است. همچنین، نام فیلم‌هایی که ذکر کردید، مابعد «بعضی‌ها داغ‌تر دوست دارن» یا «اپارتمان خروشکه» و بسیاری دیگر از آثار این کارگردان، این پرسش را برایم مطرح می‌کرد. دیرتر‌هی نقدها که مطالعه می‌کردم، هرچند در تحلیل شخصی خودم به آن نبردا نخوردم. مطرح شده بود که رگه‌هایی از اروتیسم یا نوعی نگاه اروتیک نیز در فیلم شما قابل مشاهده است. با توجه به علاقهٔ شما به بیلی وایلدر و ویژگی‌های برخی آثارش، آیا شما چنین پرداختی را از پیش خودتان می‌پذیرید؟ و اگر پاسختان مثبت است، آیا بنیه اثرتان فیلم را به‌صورت یا نحوهٔ نمایش شخصیت‌های خاصتان مربوط می‌شود یا دلایل دیگری دارد؟**

درباره موضوع اروتیسم... آیا واقعاً چنین است؟ یا باید من، در هیچ کجای دنیا نمی‌توان فیلم کمدی‌ای بافت که در آن بر برخی شوخی‌های خاص و جدید نداشته باشد. من نیز در این فیلم به هیچ وجه از حدود متعارف فراتر نرفته‌ام؛ زیرا به هر حال خاندانها در سینما و تلویزیون نیز همانند فیلم هستند و باید در نظر داشت که این شوخی‌ها چگونه مطرح شوند تا صرفاً مایهٔ اصلاحها خاطر باشند و به لحاظ اخلاقی و آرتبوری آن‌ها را بدفکت مطالعه و بررسی کردم. زیرا واقعیت آن دوره